کرامت مُولّلی
سوسن حاجی‌زاده شاهسوار

انسانِ منقسم

برزخ به لحاظ روانکاوی

به انضمام تحلیلی از اهل هوا

نشرنی

فهرست مطالب

بخش نخست: اصول و مبانی

ورود به مطلب ۹
پارادُوکس یا تناقض ذاتیِ غیر ۲۰
برزخ در نظام فکری ژَک لَکان ۳۱
برزخ و مسئلهٔ انفصام ۲۹
تحوّل مفهوم انفصام در علوم نفسانی ۳۱
آخرین تحوّلات در روانپزشکی ۳۵
انفصام به لحاظ برزخ ۳۸

بخش دوم: مُعضل همزاد
به انضمام تحلیلی اجمالی از «اهل هوا»

همزاد و نارسی‌سیسم اولیه ۴۵
همزاد، تقارن یا تقابل با غیر؟ ۵۶
همزاد، فقدانی مشترک ۵۸
همزاد، دسیسه‌ای جهت جبران مافات ۶۱

بخش سوم: اسطوره
پرسشی دریغ‌آمیز از سرنوشت

ورود به مطلب ۷۳

اسطوره چیست؟ ۷۶
سیری اجمالی در اساطیر ۸۰
اساطیر و نام پدر ۸۵
اساطیر ایران باستان ۹۱
تراژدی یونان ۹۳

اصطلاحات ۱۰۱
منابع و مآخذ ۱۰۳

بخش نخست

اصول و مبانی

ورود به مطلب

لغت‌نامهٔ دهخدا «برزخ» را از قول **ترجمان القرآن** جُرجانی عبارت از «بازداشت میان دو چیز» می‌داند. در این‌جا البتّه مراد ما از برزخ وجه انسانی آن است که به ماهیّت آدمی دلالت پیدا می‌کند. زیرا فرد، به محض این‌که در خود بنگرد، خویشتن خویش را در مقام غیر می‌یابد، غیری که به موجودی جز او ارجاع دارد. به عبارتی، دیگر من از آن رو خود را می‌یابم که ذاتاً به غیر تعلق دارم. حال آیا غیر انعکاسی است از من که همچون آینه وجودم را حالتی مضاعف می‌بخشد؟ پاسخ قطعاً منفی است، چرا که غیر امتدادی از من نیست. اگر چنین بود من بر غیر تسلّط داشتم و او را تحت استیلای خود در می‌آوردم. تفوّق بر دیگران[1] حاصلی بیش از حیث خیالی[2] نیست، چرا که بنا بر این حیث، من چیزی جز خود نیستم و دیگر افراد نیز امتدادی بیش از من نمی‌باشند، حال آن‌که نسبت من با غیر تحت صدارت «ساحت رمزواشارت»[3] صورت می‌گیرد.

به همین جهت، بنا بر اصول روانکاویِ لکان، استفاده از لفظ «دیگری» به جای غیر اشتباهی است فاحش، زیرا غیر را به حدّ موجودیّتی حاصل از من نفسانی[4] و حیث

1. *objet "a"*
2. imaginary
۳. symbolics، به نظر می‌رسد انتخاب این اصطلاح در زبان انگلیسی بر معادل معمولی آن (symbolic) مرجّح باشد. زیرا اگر کاربرد مذهبی اصطلاح symbolics را مسامحتاً کنار بگذاریم، در آن صورت به معنایی که لکان در زبان فرانسه از آن مراد می‌کند نزدیک‌تر خواهد بود.
4. ego

خیالی تنزّل می‌دهد. «دیگری»[۱] متبادر به معنایی است جاری در روابطِ آحاد جامعه با یکدیگر، حال آن‌که غیر، بر خلاف «دیگری»، که فرآورده‌ای است از حیث خیالی، به ساحت رمزواشارت تعلق دارد. در این تعلقِ ترمیزی[۲] رابطه نه مستقیم است و نه کاملاً معکوس، بلکه نوعی تعکیس مضاعف است که بی‌شباهت به آنچه در صنایع بیان[۳] ایهام[۴] خوانده می‌شود نیست. بعداً به این مهم خواهیم پرداخت.

برزخ بدین معنی است که آدمی در باطن خود واجد جراحتی است ترمیم‌ناپذیر که پیوسته آن را به واسطهٔ من نفسانیِ خود نادیده گرفته چشم بر خلاء ذاتی خویش فرومی‌بندد. عشق، برعکس، اشتیاقی است از برای بازیافتن آنچه فروید مطلوب ازدست‌رفته[۵] می‌خواند، مطلوبی که گرچه برای همیشه از کف رفته اما آدمی بی‌وقفه در پیِ بازیافتن آن است. چنین است که عشق همواره جراحتی است مقرون به هجران. عشق و فراق دارای رابطه‌ای درون‌ذاتی[۶] با یکدیگرند. ولی عشقی که مبتنی بر تصاحب نباشد در پی وصال هم بقای خود را حفظ می‌کند. در این صورت عشقی خواهد بود که به ورای ظاهرِ محبوب و فیضی نظر دارد که نه در امر واقع می‌گنجد و نه در حیث خیالی.[۷] فروید این فیض را مطلوب مطلق[۸] می‌خواند، مطلوبی که گفته می‌شود به لحاظ برزخ ذاتی انسان یک بار برای همیشه از دست رفته است، ولی یاد دریغ‌آمیز آن هماره در دل انسان شعله‌ور است. فیضِ معشوق پاسخی است به این یاد جانگداز. اما این نیز حقیقت دارد که همه کس پذیرای آن نتواند شد.

۱. *autrui* (به فرانسه) و others or other (به انگلیسی)، جهت رفع ابهام از الفاظ معمولیِ اخیر در انگلیسی و به‌خصوص در مقایسهٔ آن‌ها با غیر (به فرانسه *l'autre*)، گاه از کلماتی چون Other و یا Otherness نیز استفاده می‌کنند که متأسفانه فاقد صلابت پرسش‌انگیزی هستند که در غیر (*l'autre*) وجود دارد.

2. symbolic

3. rhetorics

۴. جهت تفصیل بحث در این باب ر.ک. مُولّلی، کرامت، «شعرو تروما به لحاظ روانکاوی»، در حاجی‌زاده، سوسن، **زخم‌هایش**، نشر نی، تهران، ۱۴۰۴.

5. lost object

6. intrinsic

۷. جهت تفصیل مطلب ر.ک. مُوللی، کرامت، «آرزومندی»، در **دایرةالمعارف روانکاوی (طرحی مقدّماتی)**، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۴۰۳.

8. *das Ding*

حال پرسش این است: آیا فیض امری است صِرفاً ساخته و پرداختهٔ سوژه (فاعل نفسانی) و یا ودیعه‌ای است که به لحاظ نام پدر وجهی بارز از ذات محبوب را تشکیل می‌دهد ــ با این توضیح که تعهّد آن به هر کس داده نشده است. شاید هم جستجوی همین وجه بارز از فیض است که ذات هنر را تشکیل می‌دهد[۱]، ذاتی که همواره در پرده‌ای از رمز و ابهام باقی مانده در مقولهٔ تصاحب و استیلاء نمی‌گنجد.

تعهّدِ این جراحت، یعنی پذیرش قلبی آن، خـــود امری اســت بی‌نهایت ترمیزی یعنی متعلق به ســاحت رمزواشارت، ساحتی که در مقابل تلاطمات و شُبَهات ناشی از حیث خیالی، یعنی در برابر مکانیســم‌های دفاعیِ من نفسانی، مقاومت می‌ورزد. عرفا و هنرمندان متعهد به این مهم بوده در مبارزهٔ خویش جهت حفظ گشــایش خود و آثارشان به ساحت رمزواشارت وفادار باقی می‌ماندند. شاید بتوان گفت روانکاو نیز

۱. به حکم این بیت حافظ: «بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود/ این همه قول و غزل تعبیه در منقارش». تحقیقات اخیر در اِتُولُوژی (ethology)، علم مطالعهٔ رفتار و شئون حیوانات در محیط طبیعی آن‌ها، مؤید این کلام شاعرند. محقّقان، جریان معروف به نوداروینیسم (neo-darwinism) را که از اواخر قرن نوزدهم تا کنون بر عموم علوم حاکم شده به باد انتقاد گرفته آن را خلاف آراء شخص داروین دانسته‌اند. بدین معنی که اصحاب نوداروینیسم اساس را بر سبعیّت و منفعت‌طلبی ذاتی حیوانات گذاشته به تعمیم آن بر تمام شئون انسانی جوامع پرداخته‌اند، حال آن‌که مطالعات اخیر همگی حاکی از وجود احساساتی در نزد حیوان هستند که تا کنون منحصر به افراد آدمی تصوّر می‌شده‌اند. این نیست مگر بدین علّت که اصل منفعت عملی (utilitarianisme) و استثمار موجود زنده (اعمّ از حیوان و انسان) پایه و منشاء عصر تکنولوژی جدید واقع شده است.

مطالعات فوق به ذکر یافته‌های داروین در باب جذّابیّت گل‌ها برای جلب حشراتی چون زنبور پرداخته و خاطرنشان می‌کنند که نظر او بر این بوده است که گل‌ها برای جلب حشرات رفتاری شبیه به دلبری و اغواء از خود نشان می‌دهند، به نحوی که از مکیده شدن شیرهٔ خود توسط این حشرات حظّ و تمتّعی خاصّ می‌برند.

همچنین جمال یا استحسان که از لوازم ذات هنر به شمار می‌رود در حیات حیواناتی چون پرندگان منزلتی خاصّ خود دارد. مثلاً می‌دانیم که پرندگان مادّه غالباً زوج خود را بر اساس قدرت و زیبایی صدا و آوای پرندگان نر انتخاب می‌کنند. همچنین بعضی از پرندگان نر با زر و زیور بخشیدن به لانهٔ خود سعی در جلب نظر پرندگان مادّه دارند تا آن‌ها را به عنوان زوج خود انتخاب کنند. در مورد آواز اسرارآمیز نهنگ‌ها نیز مطالعات بسیاری مبنی بر حساسیّت آن‌ها به زیبایی اصوات صورت گرفته است. برای نمونه ر.ک.

Darwin, Ch., *On the Various Contrivances by Which British and Foreign Orchids are Fertilized by Insect: And on the Good Effect of Intercrossing,* Cambridge University Press, 2011.

Hustak, C & Meyers, N., *Involutionary Mementum: Affective Echologies and the Sciences of Plant/Insect Encounters,* Brown University and Differences, 2012.

Lorenz, K., *The Foundations of Ethology*, trans. by K.Z. Lorenz &W. Kickert, Springer Verlag, 1981.

چندان از این قلمرو که به عرفا و هنرمندان تعلق دارد بی‌نصیب نیست.

بدین لحاظ هر کوششی که در جهت گریز از آگاهی قلبی نسبت به برزخ، یعنی جراحت ذاتی انسان، صورت گیرد فاقد هر گونه تعلقی به حیطهٔ خاصّ روانکاوی است. از آن جمله است روانشناسیِ من نفسانی[1] که این‌چنین در کشور ما رواج یافته است. نظریهٔ روابط اولیه[2] نیز با تأکید بر نسبت دوجانبهٔ میان مادر و فرزند از برزخ و نسبت ذاتی آن با نام پدر[3] غفلت می‌ورزد و در عوض خرده‌مطلوبات[4] را مطلقیّت می‌بخشد، چرا که مدخلیّت پدر در رابطهٔ امتزاجی میان مادر و فرزند کودک را برای نخستین بار با شکاف ذاتی وجودش مواجه می‌سازد.

مطلقیّت بخشیدن به خرده‌مطلوبات، چه در روانشناسیِ من نفسانی باشد چه در نظریهٔ روابط اولیه، ریشه در ثنویّت عصر جدید میان سوژه و اُبژه دارد، ثنویّتی که بر اساس آن روانشناسی، به تقلید از علوم دقیقه، اولویّت را به اُبژه داده سوژه را نیز تحت صدارت اُبژه درمی‌آورد. مطلقیّت اُبژه حاصلی جز غفلت از ساحت غیر نیست. لاجرم در نظریهٔ روابط اولیه، غیر جای خود را به «دیگری» می‌دهد. این نظریه بر این توهّم استوار است که رابطهٔ سوژه و ابژه می‌تواند از «هماهنگی» برخوردار باشد که این خود فرسنگ‌ها از جراحت ذاتی انسان یعنی برزخ او به دور است.

به موجب برزخ ذاتی آدمی، من پیام خود را اساساً به صورتی معکوس از غیر دریافت می‌کنم. در این تقابل شاهد دو حرکت معکوس هستیم. پیام من به غیر، فی‌نفسه، موردی است از تعکیس. زیرا در واقع پیامی است که از غیر دریافت کرده به او بازمی‌گردانم. در وهلهٔ دوم، یعنی در بازگرداندن پیامِ دریافتی خود، نیز تابع عنصری جز غیر نخواهم بود.[5] نتیجه مکانیسمی است که می‌توان آن را تقاطع معکوس خواند، یعنی تقاطعی از دو تعکیس. به جهت این تعکیس مضاعف است که پیام غیر غالباً «به

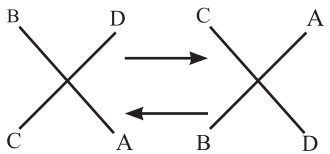
1. ego-psychology 2. object-relations theory

۳. مکتوبات اصحاب نظریهٔ روابط اولیه غالباً حاکی از نوعی انتقال قلبی متقابل (counte-transference) از سوی روانکاو هستند که بیشتر مقرون به موضعی اساساً مادرانه می‌باشد.

4. part-objects

۵. این تناقض را بر اساس پارادُوکس موسوم به راسِل (برتراند راسِل) پارادُوکس غیر می‌خوانند.

گوش مخاطب نمی‌رسد». این است معنی واقعی ضمیرناآگاه که اکثراً به انکار باطنی[1] و دیگر انواع مکانیسم‌های دفاعی می‌انجامد. چرا که فرد قادر نمی‌گردد پیام‌های حاصل از حیات باطنی خود را به‌درستی دریافت کند. جالب توجه است که تقاطع معکوس یکی از رایج‌ترین مکانیسم‌ها در فرایند رؤیا است، رؤیا که محلّی بارز از گشایشِ مقلوب حقیقت است. چه، به حُکم کشف تاریخی فروید، حقیقت زبانی جز قلب و تعکیس نمی‌شناسد.[2]



تقاطع معکوس

نوار معروف به مُوبیوس[3] در تُوپُولُوژی (هندسهٔ موضِعی)[4] نیز بر اساس همین نوع تقاطع حاصل آمده است. این «نوار» سطحی است فاقد پشت و رو، بدین معنی که روی آن امتدادی بیش از پشت نبوده، پشت آن نیز دنباله‌ای جز از روی نوار نمی‌باشد.



نوار مُوبیوس

1. denial
2. *cf.* Freud, S., GW, II-III; The Interpretation of Dreams. Part I. SE, 4: 1-338. The Interpretation of Dreams. Part II. SE, 5: 339-625.
3. moebius strip
4. topology

چنان که قبلاً گفتیم به زعم لکان ساحت رمزواشارت خاستگاه زبان تکلّم است.[1] در مقابل، حیث خیالی وجهی صامت از آن بوده حاکی از غربت از این ساحت می‌باشد. زبان تکلّم وجهی بنیادین از غیر است که مدام ما را همچون سایه از مهد تا لحد و در تمامی شئون و اطوار زندگی همراهی می‌کند، چه در خواب و چه در بیداری، چه در خلوت و چه در جلوت، در هشیاری و در مستی، در شادی و در اندوه، هرجا که رویم در محادثه با آن هستیم. اگر غیری نمی‌بود زبان تکلّم نیز موجودیّتی نمی‌داشت. لکان می‌گفت غیر گنجینهٔ زبان است، نظامی قانونمند که سخنان ما چیزی جز مطابقت با مبانی و اصول آن نیست. عدم رعایت این اصول است که موجب درهم شکستن تاروپود زبان گشته ما را از استماع واقعی زبان مادری خود محروم می‌سازد. به همین جهت دخل و تصرّف در زبان چیزی جز مخدوش ساختن آن نیست و ذاتاً به حیث خیالی و میل به تفوّق بر عالم‌وآدم دلالت دارد. خشونت به زبان همیشه درآمدی است بر دیگر انواع شرارت در جامعه.

کشف تاریخی فروید حاکی از آن بود که آرزومندی[2] در زبان تکلّم سُکنی دارد. حال باید دید توطّنِ تمنّای آدمی در زبان به چه معناست و تبعات آن به لحاظ بالینی کدام است؟ فروید در پی اصل حاکم بر تداعی معانی و تسلسل کلمات در ذهن بر آن شد تا نحوهٔ تداوم آن‌ها را نزد بیماران خود دریابد، زیرا به تجربه می‌دانست که رابطه‌ای تنگاتنگ میان عوارض آن‌ها و زبانی که بدان سخن می‌گویند وجود دارد. همچنین می‌دانست که زبان محور اصلی در درمان عوارض آن‌هاست. لذا به این نتیجه رسید که لزوماً می‌بایستی نسبت و رابطه‌ای منطقی میان کلام و انگیزش و یا دقیق‌تر بگوییم تمنّا و آرزومندی بیماران وجود داشته باشد. به‌تدریج دریافت که صِرف استماع سخنان آنان راه به جایی نمی‌برد و می‌بایستی در پی فنّ و تکنیکی خاصّ بود تا بنا بر آن استماع مناسب کلام بیمار ما را به انگیزش واقعی یعنی آرزومندی او هدایت کند. فروید

1. *cf.* Lacan, J., «The Functional Field of Speech and Language in Psychoanalysis», in *Écrits*, trans. by Bruce Fink, Norton & Company, 2006.
2. desire

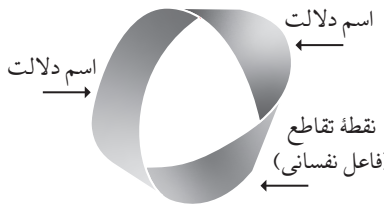
به بیمار خود می‌گفت: «سخنان شما [در این‌جا] در یک مورد از مکالمات روزمرّه متفاوت خواهد بود. در این‌گونه مکالمات به طور کلّی در پی آن هستید تا رشتهٔ کلام را از دست ندهید [...] حال آن‌که در روانکاوی به نحوی دیگر عمل خواهید کرد. خواهید دید که در ضمن سخنان خود افکار مختلفی به ذهنتان متبادر می‌شود، افکاری که میل به اظهار آن‌ها ندارید و تحت کنترل و انتقاد باطنی شما واقع شده‌اند. [...] به‌خصوص تسلیم این‌گونه انتقادات نشوید و علیرغم اکراه باطنی خود آن‌ها را بر زبان آورید.»[1]

چنین بود که فروید به این کشف نائل آمد که به جای تدقیق در هر لفظ و یا جمله‌ای که در پی کلامی دیگر می‌آید (تداعی معانی) لُب مطلب را می‌بایستی در جهت و دلیل رابطهٔ میان الفاظ و به‌خصوص جملات جستجو کرد، امری که در هر یک از این جملات وجود ندارد بلکه در رابطه‌ای نهان است که آن‌ها را به هم مربوط می‌سازد. فروید این رابطه را به‌درستی آرزومندی خواند. آرزومندی در این‌جا به معنی کنه و ماهیّت وجودی فردِ متکلّم به زبان است. این وجه از فرد همان است که امروزه سوژه (فاعل نفسانی) خوانده می‌شود.

لکان که به نوبهٔ خود به دنبال درک ماهیّت وجودی همین فاعل نفسانی بود توانست بنا بر ذکاوت خاصّ خود به انکشاف فروید به لحاظ آرزومندی عمق بیشتری بخشد. ولی به‌خوبی می‌دانست که سوژه یا فاعل نفسانی موجودیّتی است در تضادّ با من نفسانی، به طوری که نمی‌توان آن را به وجهی ظاهری از فرد تنزّل داد. زیرا بنا بر نهضت فکری اصحاب اصالت ساخت[2]، سوژه علیرغم آن‌که قرن‌ها ستوده آمده بود دیگر فی‌نفسه در تشکّل ساختمان نفسانی اهمیتی ثانوی داشت. در نتیجه لکان بر آن شد که سوژه تنها در تقاطع دو لفظ و یا به‌اصطلاح علمی میان دو «اسمِ دلالت»[3] می‌تواند «وجود» داشته باشد، ظهوری دفعی که به محض حضور به غیاب می‌پیوندد. به عبارتی دیگر نهایت وجود انسان یعنی آرزومندی او در فضایی ظهور پیدا کرده نمایان می‌شود

1. Freud, S., GW, VIII, p. 454-478; On Beginning the Treatment (Further Recommendations on Technique of Psycho-Analysis I). SE, 12: 121-144.
2. structuralism 3. signifier

که میان دو کلام یعنی در تقاطع آن‌ها جا گرفته باشد. بنا بر این حضورِ دفعی است که لکان سوژه را موجودی منقسم[1] میان دو تشکّل زبانی یعنی میان دو اسم دلالت دانسته آن را فاعل محذوف (Subject) خواند. «در رابطه با اسماء دلالت است که سوژه موضع خاصّ خود را یافته مبناء و اساسی منسجم می‌یابد. چراکه به موجب این رابطه نوعی انقطاع، انقسام و ابهام در سوژه حادث می‌گردد که محلّ کشمکش‌ها و تعارضات ذاتی آرزومندی او واقع می‌شود.»[2]



چنان که در این شکل ملاحظه می‌شود سوژه «وجودی» منقسم داشته ذاتاً واجد درز و شکافی است بارز در فاصلهٔ دو اسم دلالت. به عبارتی دیگر مصداقی است نفسانی از آنچه ما در کتاب حاضر برزخ می‌خوانیم.

شاید بتوان اصطلاح انقسام[3] را در عُرف لکان دنباله‌ای دانست از آنچه از دیرباز در روانپزشکی انفصام[4] خوانده شده است، با این تفاوت که انقسام نزد لکان اساساً به برزخ ذاتی آدمی نظر داشته بر آن متّکی است، حال آن‌که در قاموس روانپزشکی به انفصام یعنی شکافی قاطع اطلاق می‌گردد که گریبانگیر فرد پسیکُوتیک بوده هر گونه انسجامی را به لحاظ رفتاری و نفسانی از او سلب می‌کند.

1. divided
2. Lacan, J., *L' éthique de la psychanalyse, Séminaire Livre VII* (1959-60), Le Seuil, 1986, p. 366.
3. subjective division
۴. Spliting (Fr.*Clivage*,Ger. *Splitting*)، در فرهنگ معین به معنای «ترک خوردن، درز برداشتن و شکسته شدن» آمده است.